



حجۃ الاسلام والمسلمین رسولی محملانی

بخش سوم

قسمت ششم

دعوت آشکارا و عمومی

پس از ماجرای «انذار عشیره» و دعوت خصوصی نزدیکان فامیل، مرحله دعوت علنی و آشکارا پیش آمد که طی آن رسول خدا (ص) مأمور شد آشکارا دعوت عمومی خود را اعلان کند. مفسران و اهل تاریخ و سیره نویسان عموماً گفته اند این دستور با نزول آیه مبارکه «فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین...»^۱ به آنحضرت داده شد، و با توجه به حرف «فاء تفریع» که در آغاز این آیه آمده و نیز با توجه به اینکه این آیه در زمره آخرین آیات سوره حجر می باشد باید زمینه و مقدمات این دستور را در آیات

پیش از آن جستجو کرد، و از این رو قبل از ورود در اصل ماجرا به بحث و تحقیق در آیات قبلی این سوره می پردازیم:

همانگونه که گفته شد این آیه در اواخر سوره مبارکه حجر است، و اگر کسی بخواهد بخوبی از کتم و کیف و علل و موجبات این دستور آگاهی پیدا کرده و به آن واقف گردد لازم است همه آیات این سوره مبارکه را از آغاز تا انجام بخواند تا دورنمای آنروز مکه و فضای دشوار کار رسول خدا (ص) و پی آمدهای آنرا از زیر نظر بگذرانند. خدای متعال در آغاز این سوره می فرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم» الر، تلك آيات الكتاب وقرآن مبین،
رُضا یوذا الذین کفروا لو کانوا مسلمین....»^۲.

آنگاه پس از ذکر چند آیه می فرماید:

«وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون.... انا نحن
نزلنا الذکر وانا له لحافظون....».

و باز پس از بیان چند آیه می گوید:

«وما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن...».

سپس شروع به شمردن آیات الهی در ماجرای خلقت آسمانها و ستارگان و زمین و انسان و داستان سرپیچی شیطان از سجده در برابر آدم و بالآخره معاد و جهنم و بهشت نموده و پس از آن برای دلداری رسول خود داستان آمدن فرشتگان الهی را برای عذاب قوم لوط و عذاب سخت و هولناکی که دچار شدند را بیان فرموده، آنگاه می فرماید:

«ولقد کذب اصحاب الحجر المرسلین، و آتیناهم آیاتنا فکانوا
عنها معرضین...».

و باز هم برای دلداری رسول خدا و پایداری آنحضرت در برابر تکذیبها و تمسخرها و استهزاء آنان فرموده:

«وان الساعة آتیة فاصفح الصفح الجمیل... لا تمدن عینک
الی ما متعنا به ازواجاً منهم ولا تحزن علیهم و اخفض جناحک
للمؤمنین، وقل انی انا النذیر المبین...».

و پس از ذکر چند آیه دیگر نوبت میرسد به آیه مبارکه
«فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین» و پس از آن نیز با این
آیات سوره مبارکه ختم میشود که فرمود:

«انا کفیناک المستهزئین، الذین یجعلون مع الله الهاً آخر فسوف
یعلمون، ولقد تعلم انک بضیق صدرك بما یقولون، فسیح بحمد ربک

وكن من الساجدين، واعد ربك حتى ياتيك اليقين».

که از روی هم رفته آیات این سوره که ۹۹ آیه است و در مکه نازل شده استفاده میشود که:

اولاً- این آیات و این سوره پس از یک دوران طولانی سه ساله یا بیشتر همانگونه که گفته شد نازل شده که آیات قرآنی و

داستان رسالت پیغمبر گرامی و تبلیغات دینی آنحضرت، کم و بیش به گوش مردم خورده بود و در گوشه و کنار سخن از

نبوت آنحضرت و آیات نازل از قرآن کریم بمیان آمده و مورد تجزیه و تحلیل و ردّ و ایراد قرار گرفته بوده است...

ثانیاً- رسول خدا (ص) مورد استهزاء و تکذیب قرار گرفته بوده، تا آنجا که او را مجنون خوانده و متهم بدیوانگی و بی عقلی کرده

و در صدد اذیت و آزار آن بزرگوار برآمده بودند و تا آنجا که موجبات «ضیق صدر» آنحضرت را فراهم ساخته و رسول

خدا (ص) از سخنان کفرآمیزشان دلتنگ شده و تحت فشار روحی قرار گرفته...

بحدی که خدای تعالی برای تقویت روحی و دلداری پیامبر خود نمونه هائی از تکذیب اقوام دیگری را که در طول تاریخ از

پیامبران خود کرده اند بیان میدارد، و بلکه این شیوه ناپسند را بصورت یک سنت و قانون در زندگی انبیاء الهی ذکر فرموده و در

همان آیات دهم تا دوازدهم این سوره می فرماید:

«وما یأتیهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن، كذلك نسلک فی قلوب المجرمین، لا یؤمنون به وقد خلت منة الاولین...».

و ضمن بیان این سنت دیرینه، این دلداری را به رسول خود، و بلکه بهمه رهروان و پیروان ادیان الهی می دهد که این

تکذیبها و مسخره کردنها چیز تازه ای نیست و شیوه همه نامردان روزگار این بوده، و مبادا موجب دلتنگی شما شود...

و ثالثاً- این مژده را نیز به رسول خدا می دهد که گذشته از اینکه نباید از ایشان دلتنگ و افسرده خاطر باشی بلکه مطمئن

باش که تو پیروز خواهی شد و دشمنان و تکذیب کنندگان تو هلاک و نابود خواهند گشت همانگونه که دشمنان لوط و

اصحاب ججبر به جرم تکذیبی که از فرستادگان ما کردند بهلاکت رسیدند... و بهمین خاطر تو بزرگوارانه از اینها درگذر و

در برابر مؤمنان نیز بر خوردی متواضعانه داشته باش و بدان که ما معجزه بزرگی چون «سبع مثانی و قرآن عظیم»^۲ بتو داده ایم و خود

نیز حافظ و نگهبان آنیم.

اکنون با تذکره آنچه بر تو فرو فرستادیم (که معنای همان فاء تفریع است) «ای پیامبر مأموریت خود را آشکار کن و از

مشرکان کناره گیر که ما شرّ مسخره کنندگان را از تو کفایت کردیم...».

و اینک برگردیم به اصل ماجرا از روی تاریخ.

عموم اهل تاریخ و تفسیر و از آنجمله شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین و دیگران روایت کرده اند که دستور اظهار دعوت

سه سال پس از بعثت بر آنحضرت نازل شد، و علی بن ابراهیم در تفسیر خود داستان اظهار دعوت عمومی را اینگونه نقل کرده که

گوید:

این آیه یعنی آیه «فاصدع بما تؤمر» در مکه نازل شد پس از آنکه سه سال بود رسول خدا به نبوت مبعوث گشته بود... تا آنجا

که گوید:-

رسول خدا برخاست و بر ججبر (اسماعیل) ایستاد و چنین گفت:

«یا معشر قریش، یا معشر العرب، ادعوکم الی شهادة ان لا اله الا الله و انّی رسول الله، و امرکم بخلع الانداد و الاصلنام، فأجیبونی

تملکون بها العرب و تدین لکم العجم و تکونون ملوکاً فی الجنة».

ای گروه قریش، و ای مردم عرب، من شما را دعوت می کنم به اینکه شهادت دهید خدائی جز خدای یکتا نیست و اینکه من فرستاده

اویم، و من شما را دستور می دهم به اینکه بتها را به دور افکنید، و دستور مرا بپذیرید تا بدین وسیله بر عرب فرمانروا شوید و مردمان غیر عرب نیز

فرمانبردار شما شوند و در بهشت نیز فرمانروایان باشید...!

«فاستهزؤا منه و قالوا جنّ محمد بن عبد الله، ولم یجسروا علیه لموضع

ابی طالب»^۱ یعنی پس از این سخن بود که آنها آنحضرت را استهزاء کرده و گفتند: محمد بن عبدالله دیوانه شده ولی به خاطر ابوطالب جرئت سارت او را نداشتند...

و برخی از دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده اند که چون آیه «فاصدع بما تؤمر» نازل شد رسول خدا (ص) بر کوه صفا رفت و با صدای بلند ندا کرد:

«یا بنی قهر، یا بنی عدی».

ای فرزندان قهر، و ای فرزندان عدی...».

و چون آنها اجتماع کردند فرمود:

«أراکم لو اخیرتکم انّ خیلاً بالوادئ ترد ان تغیر علیکم اکنتم

مصدقی؟».

یعنی آیا اگر من به شما خبر دهم که سوارانی در این وادی هستند که می خواهند بر شما یورش برند، آیا مرا تصدیق می کنید؟

«قالوا ما جربنا عليك كذبا».

- گفتند: ما از تو دروغی سراغ نداریم!

فرمود:

«فأنتي نذير لكم بين يدي عذاب شديد».

- پس من شما را بیم دهم از عذاب سختی که در پیش رو دارم!

ابولهب که این سخن را شنید گفت:

«تأ لك سائر اليوم ألهذا جمعنا؟»

از این پس دست بریده باد آیا بخاطر همین ما را گردآوری...!

و بدنبال آن بود که خداوند آیه «تبت بدا أبي لهب وتب» را

نازل فرمود...

•••

نگارنده گوید: روایت فوق را دکتر سعید بوطی در

«فقه السيرة»^۵ بهمین ترتیب در تفسیر این آیه ذکر کرده، ولی

سیره نویسان دیگر چون ابن کثیر و دیگران این داستان را با

مختصر تفاوتی در تفسیر آیه «وانذر عشيرتک الاقربین» شأن و

نزول آن ذکر کرده اند که بنظر میرسد روایت بالا صحیح تر باشد

و داستان انذار عشیره همان بود که ما قبلاً بیان داشتیم... و از

تاریخ طبری نیز همانگونه که نقل کردیم استفاده می شود که

داستان در تفسیر آیه «فاصدع کما تؤمر» روایت شده است، و

کازرونی در تفسیر آیه «فاصدع بما تؤمر» داستان آمدن رسول

خدا بر کوه صفا و اعلان دعوت عمومی خود را بگونه ای دیگر نقل

کرده و بدنبال آن عکس العمل مشرکین مکه و سنگسار کردن

آنحضرت و پناه بردن رسول خدا(ص) بکوه و آمدن علی

علیه السلام و خدیجه بدنبال آن بزرگوار را با تفصیل بیشتری نقل

کرده و در ضمن آن معجزاتی هم از آنحضرت روایت کرده که

چون روایت مزبور بدون سند بود و بهمین جهت از اعتبار کافی

برخوردار نبود از ذکر آن خودداری شد و هرکه خواهد می تواند به

کتاب بحار الانوار مراجعه نموده و روایت مزبور را به تمامی

مطالعه کند.^۶

بازتاب دعوت عمومی رسول خدا در قریش

ابن هشام در سیره خود از ابن اسحاق نقل می کند که مشرکین

قریش پس از اینکه رسول خدا(ص) دعوت خود را آشکار کرد با

اینحال از وی دوری نکرده و بمبارزه با او برنخاستند، تا وقتی

که نام خدایان آنها را برده و بر آنها عیب گرفت، که در اینوقت

بمخالفت با او برخاسته و در دشمنی او همدستان شدند...^۷

و چنانچه برخی از نویسندگان معاصر پس از نقل این قسمت

گفته است: سخن این مورخان بسیار طبیعی می نماید، زیرا سران

قریش از دعوت مردم به خدای یکتا نگران نبودند زیرا آنان جز به

کار تجارت یا رباخواری یا سودی که از این کار می بردند

توجهی نداشتند، دین برای آنان مفهوم معنوی نداشت دین یکی

از صدها ابزار استیغای منافع بود و تا این متفعت بخطر نیفتاده

است ضرورتی ندارد که محمد و بنی هاشم را از خود برنجانند...^۸

باری گفتن ذکر «لا اله الا الله» تا جایی که بمشافع مادی

آنان لطمه نمی زد و از گفتن آن احساس خطر نمی کردند برای

آنها ایجاد مزاحمتی نمی کرد و داعی نداشتند خود را بزحمت و

گرفتاری بیستازند اما وقتی مشاهده کردند که پیامبر گرامی

اسلام و پیروان آنحضرت در صدد نفی بتها و عیب جوئی و دشنام

آنها برآمده و بی خاصیتی و پوچی آنها و بلکه مانع بودن آنها را

بر سر راه کمال و ترقی و سعادت انسانها به مردم گوشزد

می کنند در صدد مبارزه و خنثی کردن تبلیغات آنان برآمده و

بعنوان طرفداری از خدایان و دفاع از مقدسات دینی بجنگ حق و

حق پرستان رفتند، و این شیوه عموم مال اندوزان و استعمارگران

جهان بوده که از دین و مذهب چه حق و چه باطل آن بعنوان ابزار

و وسیله ای برای رسیدن به هدف مادی خود یعنی بهره کشی از

مخرومان و در تحت تیول و استعمار قراردادن آنان استفاده

می کردند و بهمین جهت تا این فرز و حد با دین و دینداران

همراه بودند و چون میدیدند که آن هدف اصلی بخطر افتاده دین

حق را نیز منکر می شدند تا چه رسد به باطل آن...^۹

و این سخن سرور آزادگان حضرت اباعبدالله مشهور است که

میفرمود:

«الناس عبید الدنیا والدین لعق علی السنتم یحوطونه مادرت

معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدبانون»^{۱۰}

یعنی مردم بندگان دنیایند و دین مزمزه ای است بر زبانشان که تا

زندگی آنها بپرخد آترا نگاه داشته و حفظ می کنند ولی هنگامی که در

بقیه در صفحه ۵۳

بوتۀ آزمایش قرار گرفتند دینداران اندکند...

و تازه این سخن حکیمانه و گفتار واقع بینانه در مورد دین حق است و در مورد دینهای باطل مطلب بدتر از این بوده...

زیرا امثال ولید بن مغیره و ابوجهل و امیه بن خلف و دیگر بزرگان قریش به این اندازه نادان و کودن و بی عقل نبودند که ندانند آن بتهای چوبی و سنگی و یا فلزی که از زیر دست نجاران و سنگتراشان و یا چکش مسگران و طلاسازان بیرون آمده بود قدرتی و یا سود و زیانی برای آنها ندارد، و اصلاً شعور و درکی ندارند تا بتوانند سود و زیان دیگران را درک کنند...

اما بت خانه ها و بتهای چوبی و سنگی و فلزی و غیره برای آنها وسائل بی دردسر و بی سروصدائی بود که برای سرگرم نگهداشتن مردم و دوشیدن و بار کشیدن از آنها وسیله ای بهتر از آن نمی توانستند پیدا کنند، و چون جنبۀ دینی و قداست مذهبی هم به آنها و کارهای مربوط به آنها داده بودند و پیرایه ها و خرافاتی هم به آنها بسته بودند از احترام خاصی نیز برخوردار بودند و پرواضح است که خادمان این بتها و نگهبانان این بتکده هائیز یا از خود آنها بودند و یا مزدوران و منصوبان از طرف ایشان...

و بهر صورت همه تشکیلات بتخانه و بتکده در مسیر منافع و درآمد نامشروع و استعمارگرانه آنها بود، و روشن بود که هر آوای مخالف و ندای اعتراضی در برابر آنوضع با مخالفت سخت ایشان مواجه میشد و برای خفه کردن و خاموش کردن آن همه گونه تلاش و کوشش و خرجی را می کردند تا مبادا مردم واقعیات را درک کرده و به آن خدایان دروغین بدبین شده و آن زنجیرهای اوهام را پاره کنند، و در فضائی آزاد زندگی کرده و بار و سواری ندهند...

قرآن کریم شیوه های مخالفت آنها و تهمتهایی را که بمنظور جلوگیری و خنثی کردن تبلیغات رسول خدا (ص) پس از اظهار حق و آشکار کردن دعوت از سوی آنحضرت وارد کردند اینگونه بیان فرموده:

«وعجبوا ان جائهم منذر منهم وقال الكافرون هذا ساحر كذاب، اجعل الآلهة الها واحداً ان هذا لشي عجاب، وانطلق الملائ منهم ان امشوا واصبروا على الهتك ان هذا لشيء براد، ما سمعنا بهذا»

فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق، انزل عليه الذکر من بیننا...»^۱

- و تعجب کردند از اینکه بیم دهنده ای از خودشان برای ایشان آمد و کافران گفتند این ساحری است دروغگو، آیا خدایان را یک خدا قرار دهد این چیزی است شگفت؟ و بزرگان ایشان انجمن کردند که بروید و در برابر او بر اعتقاد بخدایان خود پایداری کنید که چنین چیزی مطلوب است، چنین مطلبی را از ملت دیگر نشنیده ایم و این آئین ساختگی است، چگونه از میان همه ما قرآن تنها بر او نازل گشته...؟

باری ایشان برای آرام کردن و توجیه بت پرستان از تهمت «سحر» و دروغگو استفاده کردند، و این اسلحه زنگ زده و کهنه را بعیدان آوردند، در صورتی که سالها پیش از آن نیز فرعونیان و «ملائ» و اشراف قوم فرعون نیز در برابر منطق رسا و حق طلبانۀ موسی و هارون از همین حربه گُند و بی اثر استفاده کرده بودند که خدای تعالی در سورۀ نمل پس از ذکر ماجرای آمدن موسی با آیات الهی بر سر فرعونیان می فرماید:

«فلما جائتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین»^۱

و بدنبال آن پرده از یک واقعت بزرگی که گویای باطن این دشمنان حق و حقیقت در همه ادوار تاریخ بوده بر میدارد و چنین گوید:

«وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلماً وعلواً فانظر كيف كان عاقبة المفسدين»^{۱۱}

و منکر آن شدند در صورتی که دلهاشان بدان یقین داشت از روی چشم و سرکشی پس بنگر که سرانجام تبهکاران چگونه بود!

ادامه دارد

۱- سورۀ حجر- آیه ۹۶، یعنی ای رسول خدا پس آشکار کن آنچه را بدان مأمور گشته ای و از مشرکان روی گردان...

۲- بخاطر کثرت این آیات شریفه در طول مقاله از ترجمۀ آنها خودداری شد.

۳- در باره معنای «سبع مثانی» و وجه مختلفی ذکر کرده اند که باید در کتابهای تفسیری مطالعه کنید، و شاید بهترین وجه همان است که مرحوم علامه طباطبائی اختیار کرده که منظور سورۀ مبارکه فاتحه الکتاب باشد بشرحی که در ج ۱۲ ص ۲۰۱-المیزان ذکر شد.

۴- تفسیر قمی ص ۳۵۴.

۵- فقه السیره ص ۹۹.

۶- بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۲۴۱.

۷- سیرة ابن هشام ج ۱ ص ۲۶۴.

۸- حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۵۳۹ تحف العقول ص ۲۴۵.

۹- سورۀ ص آیه ۵-۷. ۱۰ و ۱۱- سورۀ نمل آیه ۱۳-۱۴.